

۳۰ مارچ ۲۰۱۴

ناتور رحمانی

هزاره های گمشده !!

هزاره های پیش
با دیهیم و فر گیتی نورد
بلند بالا و پُرافتخار
تکیه بردار بست جهان داشتم
در آنزمان
دنیا مرا (آریایی) میدید
من (آریانای) کبیر بودم

سده های پیش
با تاج خسروانی
گرمای آتشکده های من
آفاق را در پرتو شعله های
هنر ، فرهنگ و زبان (خراسانی)
گرم و پرنور میکرد
در آن دوران من
(خراسان) زمین بودم

دو صد و اندی سال پیش ازین
با اورنگ پادشاهی
خانواده بزرگ من
با یمن همت ، لیاقت و محبت
زنجیر مستحکمی از اتحاد و همدلی بودند
آنگاه من در (آسیا)
خورشید تابان بودم
خاک گهربار بودم
من (افغانستان) بودم

در هزاره ای گذرگاه مدنیت ها بودم
در سده ای شاهراه ابریشم
حالا شده ام پایگاه ستوران ایلغار
عرصه تاراج و تجاوز بیشمار
پاره پاره است پیکرم
گم شده آئین من
شهرت دیرین من

من ندانم (نام خود) ???

تاج سلطانی چه شد ؟

اورنگ شاهی چه شد ؟

بوم وبرم تا کجاست ???

خون ز چشمم میچکد تاریخ شمار

بهر (آریانا)

(خراسانی) دیار

خاک (افغانان) و افغانی نگار

آخر ای یزدان !

کجا شد آن دیار من ؟

شکوه و افتخار من ??

(اوستا) را چها کردند ؟

چه شد آن (نوبهار بلخ) ؟

چرا رفته ز یاد روز

« نیکو پندار » « نیکو گفتار » و « نیکو کردار » !؟

چه شد (یما) ؟

کجا رفت (آذر و جمشید) ؟

سراغم ده ز (رستم ها) و (مانی) ها

ز (بابک) (کاوه) و (آرش)

بده نشان ز (میرویس) هم

(ملالی) را بمن باز ده

و یا برمن بگو حکایت مردان جانباز را

که بهر (استقلال) و (من)

سروجان را فدا کردند

و روزگار عدوی من

سیاه کردند سیاه کردند

بگو از آن (ستاره) ها

که در تاریکترین شب های عمر من

درخشان بودند و پرنور
که اکنون بردل (گورهای گروهی)
ستاره ها میکارند

ای یزدان پاک!
خدای عقل و اندیشه
من شهید بیکسم و مانده در کار زار تنگ و نام
یکی نامم کند ننگین؟!
دگر ننگ شوید از نامم
ببین یزدان!
خدای خرد و خوبی
زمن دور کن
سگان ایله گرد و هرزه و دیوانه و خونخور
زمن گوشت خورده اند
و استخوان بر نیش میدارند!!
دگرخونی نمانده در وجود من
که این دیوانه ها در ظلمت اندیشه های خویش
کشند ساغر

اگر باشد که بگذارند مرا آرام
دوباره جستجو را میکنم آغاز
برای احیای آن گذشته های پربارم
برای آن شکوه و افتخار و جمع یارانم .